

تاریخ وصول: ۹۰/۱/۲۵

تاریخ پذیرش: ۹۰/۳/۳۰

«بررسی عرفان عاشورایی در اندیشه مولانا و عمان سامانی»

حشمت قیصری^۱

دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بوشهر، گروه ادبیات فارسی، بوشهر، ایران

چکیده:

ماجرای کربلا تراژدی سهمگینی است که همه صحنه‌های آن لبریز از احساس و عاطفه و ایثار و عشق است. درباره حادثه بزرگ عاشورا، از جهات مختلف سخن گفته شده، اما بسیاری از اسرار بنیادی این قیام و شهادت، همچنان نیازمند تأمل و دقت است. یکی از ابعاد متنوع و مهم این حادثه، بعد عرفانی آن است، که هرگاه چنین ماجرای در منظر تیزبین و لطیف عارف قرار گیرد و بر مفاهیم بلند عرفانی منطبق گردد و با زبان رمز و تمثیل و بهره‌گیری از قدرت تصاویر شاعرانه، عرضه شود، زوایای تازه‌ای از آن آشکار می‌شود. مقاله حاضر کوششی است در راه دست‌یابی به زبده اندیشه‌های دو تن از نام‌آوران ادبیات عرفانی ایران در خصوص عرفان عاشورایی: مولانا جلال‌الدین محمد بلخی و عمان سامانی. نویسنده کوشیده است نخست با استفاده از آثار مشهور این دو شاعر و نیز با یاری جستن از شرح و تفسیرها و کتاب‌های تحلیلی برجسته‌ترین جنبه‌های عرفان عاشورایی را در اندیشه آنان مطرح نماید و آن‌گاه با استناد به ابیاتی از آثار برجسته این دو شاعر، عرفان عاشورایی را در اشعارشان بررسی نماید و در نهایت با مقایسه تطبیقی نقاط اشتراک و اختلاف اندیشه این دو شاعر بزرگ را باز نماید.

کلید واژه‌ها:

عرفان، شهادت، عاشورا، شعر مولانا، شعر عمان سامانی.

پیشگفتار

عارفان عموماً جهان هستی را تجلی گاه ظهور جلوه جانان می‌دانند و از این جهت است که جز زیبایی در پدیده‌های عالم چیز دیگری را حس نمی‌کنند، و فارغ از اندوه و شادی و ... در فکر و اندیشه وصال به حق تعالی هستند. به همین دلیل است که بهترین مرگ برای آنها شهادت است، زیرا مرگ و به ویژه مرگ سرخ، نه تنها پل وصل به خداست، بلکه تنها مرگی است که محبوب را خوشنود می‌سازد. حرکت امام حسین (ع) هم در عاشورا، از این منظر قابل تحلیل است، چرا که حسین بن علی (ع) در موقعیتی قرار گرفت که زمینه بهترین نوع مرگ برایش فراهم شد و از این جهت، از ابتدا تا انتهای حرکت، همیشه از موقعیت فراهم آمده به درگاه خداوند شاکر بود.

باید دانست که مرگ برای عارف تنها عنوان «وسیله اتصال» را دارد و عارف سالکی که چند روزی، از دنیا برای خود قفسی ساخته است همیشه در آن آرزوست که قفس را بشکند و چون طاووسان بر بالای هستی بال و پر بزند و بر کناره خانه دوست آشیان کند. از این دیدگاه دنیا برای امام حسین (ع) بسان پرده ضخیمی بود که دیدار همیشگی و مستمر با خدا را از آن حضرت سلب کرده بود، هر چند که در تجلیات و جلوات خلسه‌های عرفانی، این دیدارها صورت می‌گرفت، اما عارفِ اصلی چون ابوالفضل (ع) به دیدارهای موقتی رضایت نمی‌دهد، بلکه در آروزی لحظه‌ای به سر می‌برد تا جان به جانان برسد.^۱

درباره حادثه بزرگ عاشورا، از جهات مختلف سخن گفته شده، اما بسیاری از اسرار بنیادی این قیام و شهادت، همچنان نیازمند تامل و دقت است. یکی از ابعاد متنوع و مهم این حادثه، بعد عرفانی آن است. ادب عارفانه گاه با قلمرو ذوق و روح سر و کار دارد و گاه با دنیای عقل و اندیشه. آن چه با عقل و اندیشه سرو کار دارد، گاه آمیزه عقل و ذوق است که

۱- فلسفه عاشورا از دیدگاه اندیشمندان مسلمان، ص ۱۹۳.

نمونه‌ی عالی آن مثنوی مولوی و منظومه پرشور عمان سامانی می‌باشد. مولانا (۶۰۹ هـ)، شاعر مذهب تسنن است که حماسه عاشورا و وفاداری و جان نثاری یاران امام حسین (ع) در آن روز، سخت در او تأثیر گذاشته و وی را به تأمل و تفکر در عظمت شخصیت و جایگاه بلند معنوی و الهی آنان واداشته است. مولانا قیام عاشورا را حماسه‌ای عاشقانه و عارفانه می‌داند. حماسه‌ای که در سیاق و چهارچوب توحید و «سیر محبی» به سوی توحید ربوبی، معنی و مفهوم پیدا می‌کند. مولانا برجسته‌ترین ویژگی امام حسین (ع) را ثابت قدم بودن در راه عشق توصیف می‌کند که تمام هستی‌اش را در راه معشوق نثار می‌کند. ایشان معتقد است امام حسین (ع) به همه انسانها می‌آموزد تا زمانی که در زندان نفس خود حبس هستیم امکان شناخت زیبایی‌های و لطایف ناب حقیقی و رسیدن به معشوق وجود ندارد. از نظر مولانا، امام حسین (ع) سنگ محک و معیار است و دل که جایگاهی است رفیع و همه اعمال و احوال و مقامات وجودی آدمی به آن بستگی دارد، به حسین تشبیه می‌شود. مولانا گریستن بر مرگ هر کسی را نهی می‌کند زیرا این اندیشه دارد که انسان با مرگ به آرزویش که پیوستن به اصل خویش می‌باشد می‌رسد. او اعتقاد دارد که شهیدان کربلا با شکستن زنجیرهای زندان زندگی مادی به معشوق خود رسیده‌اند. معتقد است که اگر مرگ و شهادت باعث رسیدن انسان به مقصد عالی و پایدار فرد شود، نه تنها موجب درد و رنج و هجران و عزا نیست بلکه روز جشن و سرور است زیرا به ملکوت اعلی پیوسته است. مولانا عزاداری شیعیان امام حسین (ع) را انکار نمی‌کند، بلکه عدم شناخت آنها را از امام حسین (ع) را به نقد می‌کشد. او می‌خواهد بگوید امام حسین (ع) چه شخصیت بزرگی است که می‌خواهد ما را از زندان دنیا نجات دهد و ما چقدر کوچک هستیم که به جای پیروی از حرکت او فکر می‌کنیم ما را دعوت به غم و افسردگی می‌کند.

اما عمان سامانی (۱۳۲۲ هـ) از بزرگترین شاعران مذهبی دوره مشروطه است که به قیام عاشورا از دید عرفان نگریسته است. نگاه این شاعر به عاشورا یک نگاه عرفانی حماسی است که حتی غلظت عرفانی آن بیشتر است. عمان سامانی به خاطر شیوه بیانی بیدلانه‌ای که دارد مقوله‌های دور از دسترس عرفانی را به عینیت جامعه منتقل می‌کند و مفاهیم مجرد ذهنی را با ابزارهای بیانی عاشقانه به صورت کاملاً ملموس و محسوس به تصویر می‌کشد. شاعر با نقل عرفانی تمام وقایع کربلا، رموز عرفانی را برای مخاطب آشکار می‌سازد. وی وقایع عاشورا را پله‌های نردبان کمال می‌داند که امام حسین (ع) و یاران باوفایش، برای رسیدن به مقام قرب

الهی آنها را یکی یکی طی کردند. کشته شدن امام حسین و یارانش را فانی شدن در وجود حق تعالی می داند و فنا را عین بقا و جاودانگی می داند که آن عاشقان راستین به جمال واقعی معشوق ازلی خود رسیده اند. عمان اشعار کربلایی را از قالب سوگ خارج و در قالب حماسی آمیخته به عشق و روشنگری ارائه نموده است. عاشورا را روز تیرگی و مصیبت و عزا نمی داند، بلکه روز وصال عاشق و معشوق و طنازی عاشق در برابر معشوق می داند. با عنایت به اینکه بعد عرفانی قیام عاشورا یکی از ابعاد متنوع و مهم آن هست که تاکنون در این زمینه نیز تحقیقی خاص صورت نگرفته، بنابراین بیش از پیش نیازمند تأمل و دقت فراوان و انجام تحقیق و پژوهش می باشد. در این پژوهش سعی شده است، تا نخست با استفاده از شرح و تفسیرها و منابع معتبر تحلیلی برجسته ترین جنبه های عرفان عاشورایی را در اندیشه آنان مطرح شود و آن گاه با استناد به ابیاتی از آثار برجسته این دو شاعر و نیز با استفاده از روش توصیفی و تحلیلی به نقد و تحلیل مضامین عرفانی اندیشه ی ایشان در خصوص قیام عاشورا پردازیم. و در نهایت با مقایسه تطبیقی نقاط اشتراک و اختلاف اندیشه این دو شاعر بزرگ را بیان گردد. امید است که توانسته باشیم حق مطلب را در این مقاله ادا کرده باشیم.

مفاهیم عرفان عاشورایی در اشعار مولانا

تردیدی نیست که مولانا جلال الدین محمد بلخی، از اهل سنت و به احتمال زیاد از نظر مذهب فقهی، حنفی و از لحاظ مذهب کلامی، اشعری است؛ ولی او نیز مانند عارفان حقیقی، حقیقت و ارزش های والای الهی و انسانی را فراتر از مجادله ها و مناقشه های معمول در میان مذاهب و آئین های مختلف می داند و از این رو اهل تعصب و کوته بینی نیست و اگر تعصبی نیز دارد، آن حقیقت برتر است. لحن گرم و ارادتمندانه در ستایش و بیان اهل بیت (ع)، مخصوصاً امام حسین (ع)، که از دیدگاه مولانا نماد شرف و آزادگی و پاک بازی است در مثنوی و کلیات شمس او دیده می شود. یاد مولانا از امام حسین (ع) و شهیدان کربلا، با تکریم و دلدادگی است. مولانا شیعه نیست؛ ولی حماسه عاشورا و وفاداری و جان نثاری یاران امام حسین (ع) در آن روز، سخت در او تأثیر گذاشته و او را به تأمل و تفکر در عظمت شخصیت و جایگاه بلند معنوی و الهی آنان واداشته است. ذکر مناقب اهل بیت پیامبر (ص) و شهدای کربلا در شعر مولانا، به گونه ای نیست که به عنوان سنت ادبی و پسند عصر تاقی شود؛ بلکه لحن و تعبیر او در این موارد به اندازه ای پرشور، صمیمانه و ارادتمندانه است که تردیدی در

اخلاص و اعتقاد قلبی او به آنان باقی نمی‌گذارد. از نظر مولانا عموماً شهید و حسین مترادف یکدیگرند و حتی می‌توان گفت که واژه گلگون شهید و مقام بزرگ شهادت به اصطلاح فنی انصراف دارد بر شخصیت جامع و یگانه امام حسین که انسان کامل است. از نگاه مولانا، حضرت سیدالشهدا (ع) از سوز و شوق الهی، دلش هر لحظه طلب استعلا و جود می‌کند و حضرت محبوب، آواز قبول وصال سر می‌دهد؛ «دل» فی حد ذاته عرش پروردگار است و او نیز همچون حسین در پی سفر و معراج به مبدأ اعلی است.

مرگ یا جشن بازگشت؟!

مولانا اعتقاد دارد که بر مرگ کسی نباید گریست، زیرا انسان با مرگ به آرزویش که پیوستن به اصل خود باشد می‌رسد. مرگ خود یک گام اساسی به سوی کمال است، پس نباید جزع و فزع کرد، بلکه باید به استقبال آن آغوش گشود. ما جزء جدا افتاده و تبعیدی آن کل و جویی انشعاب شده از دریا هستیم که باید با شوق به سوی اصل خود برویم. مولانا در مورد شهادت امام حسین (ع) نیز چنین دیدگاهی دارد، ایشان شأن و مقام شهدای کربلا را بلندتر از آن می‌داند که فداکاری و از خودگذشتگی آنان با دلسوزی و ترحم و تنها از بعد زندگی محدود این جهانی تلقی گردد و عظمت و شکوه حماسه‌ی آنان در میان نوحه‌ها، زاری‌ها و ناله‌ها گم شود. معتقد است امام حسین و یارانش عاشق خدا بودند، همه تلاش عاشق رسیدن به معشوق است. آنان در کربلا با شهادت خود زنجیرهای زندان زندگی مادی را در هم شکستند و به مقام قرب خداوندی و وصال معشوق خود رسیدند. به نظر مولانا بازخوانی حماسه عاشورا نباید عجز و تأسف و دریغ به همراه آورد، بلکه باید شور رهایی از زندان تن و عالم فرودین را در جان‌ها برانگیزد و زیبایی و دل‌انگیزی حیات باقی و رضوان الهی را در دیده‌ها بیاراید. ایشان عزاداری شیعیان امام حسین (ع) را انکار نمی‌کند، بلکه عدم شناخت آنها را از امام حسین (ع) را به نقد می‌کشد او می‌خواهد بگوید امام حسین (ع) چه شخصیت بزرگی است که می‌خواهد ما را از زندان دنیا نجات دهد و ما چقدر کوچک هستیم که به جای پیروی از حرکت او فکر می‌کنیم ما را دعوت به غم و افسردگی می‌کند. عاشورا از نگاه مولانا تقدیری ازلی در پیش نوشته شده نیست، بلکه ایشان امام حسین (ع) را قربانی عشق می‌خواند. مولانا بر این عقیده است که اگر مرگ و شهادت باعث رسیدن انسان به مقصد عالی و پایدار فرد شود نه تنها موجب درد و رنج و هجران و عزا نیست بلکه روز جشن و پایکوبی برای

اوست. عاشورا برای امام حسین (ع) روز رهایی و شادی است، زیرا به ملکوت اعلی پیوسته است و «پیام عند ربهم یرزقون» را دریافته و به شادی مستانه نزد پروردگار مشغول شده است.

روح سلطانی ز زندانی بجست	جامه چه درانیم و چون خاییم دست؟
چون که ایشان خسرو دین بوده اند	وقت شادی شد چو بشکستند بند
سوی شادروان دولت تاختند	کنده و زنجیر را انداختند ^۱
روز مُلک است و گش و شاهنشهی	گر تو یک ذره از ایشان آگهی
ورنه ای آگه برو بر خود گری	ز آنکه در انکار نقل و محشری
بر دل و دین خرابت نوحه کن	که نمی بیند جز این خاک کهن ^۲

جای دیگری نیز حکایت درویشی را نقل می کند که فریاد تشنگی را از خیمه ها در بیابان می شنود و دلو پر آبی بدان سوی می برد. در آن جا در می یابد که فریاد تشنگی جهت آب نیست. چرا که: قحط احباب است قحط آب نیست. عاشق به اشاره ای از دل زمین دریا بر می کشد. اما دریا نیز تشنگی اش را سیراب نمی کند. چرا که عاشق، تشنه وصال است. مفهوم عارفانه عشق را مولانا، در حکایت های عاشورا چنین بیان می کند:

آب کم جو تشنگی آور به دست تا بجوشد آبت از بالا و پست

طی جاده طریقت و اتصال به دریای حقیقت

از نظر مولانا، امام حسین (ع) سنگ محک و معیار است و دل که جایگاهی است رفیع و همه اعمال و احوال و مقامات وجودی آدمی به آن بستگی دارد، به حسین تشبیه می شود. در مقابل چنین مرتبه متعالی، یزید سمبل کامل جدایی و دوری از حضرت حق - جل جلاله - است. شهیدان قافله کربلا، سمبل اعلای شهیدان تاریخند که مقامات سلوک خونین عاشقانه خود را در دشت پر بلای امتحان خونین الهی در کربلا، سرافرازانه گذراندند. آنان به ظاهر مرده اند، اما در واقع به زندگی اعلای طیبه در عالم غیب - که برتر است از عالم ظاهر - به

۱- مثنوی معنوی، د: ۶، ص ۹۲۵.

۲- مثنوی معنوی، د: ۶، ص ۸۰۳.

مرتبہ والا دست یافته‌اند. مولانا در اینجا شهیدان کربلا را نمونه متعالی آیه شریفه قرآن در باب شهدا برمی‌شمارد؛ وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (۱۶۹)۔ آل عمران). کاروان شریف اسرای کربلا از نظر دشمن که محبوب و بعید است از سلطان وجود اسیرند، اما بر خلاف این کوردلان آنان «شاه مقام قرب دوست» هستند؛ مقامی که بین آنان و حضرت محبوب، هیچ مانعی نیست.

ز سوز شوق دل همی زند عللا که بوک در رسدش از جناب وصل صلا
دلست همچو حسین و فراق همچو یزید شهید گشته دو صد ره به دشت کرب و بلا
شهید گشته بظاهر حیات گشته به غیب اسیر در نظر خصم و خسروی بخلا^۱

مولانا، امام حسین و شهیدان کربلا را مقیمان بهشت وصال حضرت دوست که بهشت بندگان خاص است، معرفی می‌کند که قفس دنیا را شکسته و پرواز ابدی کرده‌اند به کوی دوست. توانگر شکوفه وصال سیدالشهدا، شهره آفاق شده و او خورشید فروزان و به ثمر نشسته محفل واصلان محبوب است. امام حسین (ع) به این مقام والا رسیده است، چون ریشه درخت وجود مبارکش، از ذات مقدس الهی توانگر شده است .

میان جنت و فردوس وصل دوست مقیم رهیده از تک زندان جوع و رخص و غلا
اگر نه بیخ درختش درون غیب ملیست چرا شکوفه وصلش شکفته است ملا
خמוש باش و ز سوی ضمیر ناطق باش که نفس ناطق کلی بگویدت افلا^۲

مولانا رابطه شهیدان واصل را با سالکان اینگونه بیان می‌کند. رهایی شهیدان اثر وجودی در رهایی دیگر سالکان نهاده است. آنها با شکستن در زندان تو در توی طبیعت و نفس خود، باب مخزن اسرار الهی را گشوده‌اند. اول نفی است و سپس اثبات. لا اله الا الله. لا اله الا هو^۳. شهیدان که واصل به محبوب شده‌اند و حسین که سید و سالار آنهاست، نوای فقیران و

۱- کلیات شمس، ص ۲۳۰.

۲- همان، ص ۲۳۰.

۳- بقره، آیه ۲۵۵.

درویشان کوی دوست هستند.

کجایید ای در زندان شکسته بداده وامداران را رهایی
کجایید ای در مخزن گشاده کجایید ای نوای بی نوایی
در آن بحرید کین عالم کف اوست زمانی بیش دارید آشنایی^۱

در ابیات زیر مولانا اشاره به یکی از اصول عرفان نظری می‌کند که می‌گوید انواع دنیا‌های عالم ناسوت هیچ اندر هیچ است و تو خالی و گذرا و میراست. سپس مبتنی بر آن آدمیان را به عرفان عملی دعوت می‌کند. معتقد است شهیدان، آشنای دریای غیب گشته اند و از این عالم که مانند کف و صورت آن است رها شده اند. پیام آنان به همه انسان ها جز آن نیست که خود را از ظواهر دنیای مادی فراتر کشند و چشم به فضای بی کرانه ملکوت بدوزند و به دنبال راه رهایی، آزادگی و وارستگی خود باشند. آن‌گاه گویی پیام امام حسین (ع) را می‌دهد که ای مدعیان اگر از قبیله مایید و کربلایید، اهل صفا باش و دل را منور به نور خدا بگردان:

در آن بحرید کین عالم کف اوست زمانی بیش دارید آشنایی
کف دریاست صورت های عالم ز کف بگذر اگر اهل صفایی
دل کف کرد کین نقش سخن شد که اصل اصل هر ضیایی^۲

شهادت، یکی از مظاهر عرفان است. شهید در اشعار عرفانی مولوی سالکی است که از دنیا و هر آنچه در دنیا هست می‌گذرد و به مقام «لقاء الله» و فنای فی الله می‌رسد. شهیدان را خسرو دین می‌داند که شتابان به سوی شادروان دولت و اقبال خداوندی گام بر می‌دارند و لحظه رسیدن به مقام قرب خداوندی را اوج شادمانی و نشاط آنان می‌داند:

روح سلطانی ز زندانی بجاست جامه چه درانیم و چو خاییم دست
چونکه ایشان خسرو دین بوده اند وقت شادی شد چو بشکستند بند

۱- کلیات شمس، ص ۹۶۸.

۲- همان، ص ۹۶۸.

سوی شادروان دولت تاختند گنده و زنجیر را انداختند^۱

مولوی گاهی به اصل موضوع شهادت می پردازد و با تلمیح از قرآن که شهیدان را زندگان روزی خوار می داند، با تمثیل آن موضوع را اثبات می کند؛

پس زیادت ها درون نفس هاست مر شهیدان را حیات اندر فناست
دانه مردن مرا شیرین شده ست بل هم آحیاء پی من آمده ست
أقتلونی یا ثقیانی دائماً إن فی قتلی حیوتی دائماً^۲

در جای دیگر به روزی خور بودن و تغذیه شهید در دو عالم اشاره می کند:

زهره ات ندرید تا زان زهره است بودی اندر هر دو عالم بهره ات
زهره ای کز بهره حق بردرد چون شهیدان از هر دو عالم برخوردار^۳

مولانا یک اندیشه کلی را در آثار خود به ویژه در مثنوی شریف تکرار می کند و آن این است که اگر می خواهی با حقیقت عالم هستی پیوند بخوری و جزء آن کل گردی، باید از خود و خودیت خودت رها شوی. پیش از آن که به مرگ طبیعی بمیری، باید در پیشگاه معشوق، مرگ آگاهانه و خود خواسته را انتخاب و خودت را قربانی کنی. دو من در این بارگاه نمی گنجد؛ به ناچار یکی از میان بر داشته شود و آن هم تو هستی که باید خود و منیت و صفات بشری خود را از سرراه برداری و امام حسین چنین کرد:

هیچ کس را تا نگردد او فنا نیست ره در بارگاه کبریا
چیست معراج فلک؟ این نیستی عاشقان را مذهب و دین نیستی
او مهذب گشته بود و آمده کبر را و نفس را گردن زده^۴

۱- مثنوی معنوی، د: ۶، ص ۸۰۰

۲- مثنوی معنوی، د: ۱، ص ۱۶۸.

۳- همان، د: ۲، ص ۲۶۸.

۴- همان، د: ۶، ص ۹۰۱.

مذهب عشق و عاشقی

مذهب عشق، بریدن از همه کس و همه جا و پیوستن کامل به معشوق اصلی ازلی و ابدی می باشد. عشق، فراتر از حساب گری های معمول است. از نظر مولانا کاری که امام حسین کرد در چارچوب عقل حساب گر معاش اندیش نمی گنجد. کار او برای عالمان و عاقلان و سیاست مداران آن زمان نیز قابل درک نبود. بزرگانی چون محمد ابن حنفیه و عبدالله ابن جعفر و عبدالله ابن عباس و دیگران با تحلیل و بررسی حوادث سیاسی و اجتماعی و در نظر گرفتن قدرت خشن حاکم و بی ارادگی و ناتوانی مردم کوفه، آن حضرت را از رفتن به طرف کوفه به شدت منع می کردند. در ظاهر پیشنهاد آن ها عاقلانه و مبتنی برتحلیل بود، اما آنان از عشق و سوزی که جان حسین را به آتش کشیده بود و می سوزاند، بی خبر بودند. امام در جواب خیرخواهی بزرگان مکه و مدینه اندکی از شعله های آتش عشق مقدس را نشان می دهد:

گفت: ای ناصح خموش کن چند چند	پند کم ده، زان که بس سخت است بند
سخت تر شد بند من از پند تو	عشق را نشناخت دانشمند تو
تو مکن تهدید از کشتن که من	تشنه ی زارم به خون خویشتن
عاشقان را هر زمانی مردنی است	مردن عشاق خود یک نوع نیست
او دو صد جان دارد از جان هدی	وآن دو صد را می کند هر دم فدی
گر بریزد خون من آن دوست رو	پای کوبان جان برافشانم بر او
آزمودم مرگ من در زندگی است	چون رهم زین زندگی پابندی است ^۱

تصویری که مولانا از شهدای کربلا به دست داده است، تصویر عارفان و صاحب دلان کمال یافته ای است که نه تنها از بلاها و محنت های طریق سلوک و مجاهده فی سبیل الله نمی گریزند، بلکه آن را لازمه اثبات وفاداری خود در راه عشق به حق تعالی و پای بندی به میثاق خود با فرزند رسول اکرم (ص) می انگارند و آن را به جان می پذیرند. از دیدگاه مولانا

۱- مثنوی معنوی، د: ۳، ص ۴۹۳.

شهیدان و عاشقان مترادفند. این شهیدان به یاری تجرد وجودی و معرفت که مقدمه عاشقی است، تنگنای تن خاکی و زندان جهان ماده و حس را برنمی تابند و با استقبال از شهادت، با «بال‌های عاشقی» از مرغان هوایی نیز بهتر پرواز در ساحت حضرت دوست می‌کنند. «یحیهم و یحبونه» (۵۴ - مائده). و جهات و ابعاد را پشت سر می‌گذارند و از افلاک فراتر می‌روند و در نهایت چون عقل و جان، مجرد می‌شوند و آن‌گاه به مثابه شاهدان تمام عصرها و نسل‌ها، راه آزادگی و عزت نفس و کرامت انسانی را به زندانیان خاک نشان می‌دهند و در گنجینه‌های الطاف الهی را به روی بی‌نویان می‌گشایند. آنها شاهان عالم غیبند و به کمک عشق باب‌های عوالم پنهان را گشوده‌اند. یکی از رمزهای توفیق آنها در پرواز عاشقانه رهایی از انواع خود است. آنها را آن جهت که فانی و باقی در «عقل عقل» شده‌اند در ناکجاآبادند.

کجایید ای شهیدان خدایی	بلا جویمان دشت کربلایی
کجایید ای سبک روحان عاشق	پرنده‌تر ز مرغان هوایی
کجایید ای شهان آسمانی	فلک را در گشایی
کجایید ای ز جان و جا رهیده	کسی مر عقل را گوید کجایی ^۱

مولانا در دفتر سوم مثنوی داستان جنگ حمزه عموی پیامبر را می‌آورد که داستان همه مردان خدا و عارفان و عاشقان درگاه الهی است. از جمله راز و رمز شتافتن اباعبدالله حسین به سوی شهادت نیز در آن نهفته می‌باشد؛ حمزه، دلیر مردی بود که پیش از اسلام آوردنش با زره و احتیاط لازم به جنگ می‌رفت اما از وقتی که به دین اسلام در آمد، بدون زره و کلاه خود و در کمال بی‌پروایی به مصاف دشمن می‌شتافت. راز این مسأله را از او پرسیدند:

خلق پرسیدند کای عم رسول	ای هژبر صف شکن شاه فحول
نه تو لاتلقوا بآیدیکم الی	تهلکه خواندی ز پیغام خدا!
پس چرا تو خویش را در تهلکه	می در اندازی چنین در معرکه؟ ^۲

۱- کلیات شمس، ص ۹۶۸.

۲- مثنوی معنوی، د: ۳، ص ۴۷۶.

جواب حمزه، گویی جواب امام حسین نیز می باشد؛ «ولاتلقوا بأیدیکم الی التَّهْلُکَةِ»^۱ برای کسانی است که دنیا آخرین منزل شان است. اما مردان خدا که زندگانی کوتاه این جهان را حجابی می بینند میان خود و زندگانی جاوید آن جهان، از آسیب و مرگ و گذشتن از این جهان باکی ندارند و از آن با شور و شوق استقبال می کنند. آنان مصداق این آیه شریفه هستند: «و سارعوا الی مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ»^۲.

گفت حمزه: چون که بودم من جوان	مرگ می دیدم وداع این جهان
لیک از نور محمد من کنون	نیستم این شهر فانی را زبون
آن که مردن پیش چشمش تهلکه است	امر لاتلقوا بگیری او به دست
و آن که مردن پیش او شد فتح باب	سارعوا آید مر او را در خطاب
مرگ هر کس ای پسر هم رنگ اوست	پیش دشمن، دشمن و بر دوست، دوست
آن که می ترسی ز مرگ اندر فرار	آن ز خود ترسانی ای جان هوش دار
روی زشت توست نه رخسار مرگ	جان تو همچون درخت و مرگ، برگ ^۳

فناء در توحید فعل

مولانا در ابیات زیر اشاره ای کوتاه اما پر معنی می نماید به اصل منیع «فنا در توحید فعل» و می گوید رمز نبودن فرق ماندن و رفتن برای حسین آن است که او چون به مقام فنای توحید فعل رسیده است، اراده و فعلش مستهلک در توحید است. او تسلیم اراده و تدبیر الهی است. (نک: صفوی - سید سلمان - تهران - ۱۳۸۶). امام حسین (ع) و شهدا با دوری جستن از آرزوها و امیال نفسانی با ساحت عشق آشنا شدند. او فدایی معشوق است و خون خود را در این معاشقه بر آستانه محبوب می ریزد، چرا که برای او مسئله بودن یا نبودن نیست، بلکه مسئله فنای عاشقانه است. امام حسین (ع) و عاشقان حسینی صفت در پی بلا و سختی ها و مشکلات

۱- بقره، آیه ۱۹۵.

۲- آل عمران، آیه ۱۳۳.

۳- مثنوی معنوی، د: ۳، ص ۴۷۶.

وجودی‌اند در برابر عوام و واماندگان که فراری از تدبیر الهی‌اند. مولانا در ابیات زیر با روش مطالعه مقارنه‌ای، کوشش می‌کند فهم بهتری از سیدالشهداء و عاشقان حسینی و واماندگان راه حماسی کربلا نشان دهد.

بجز از کام دل جدا بودن	چیست با عشق آشنا بودن
پیش او مرگ و نقل یا بودن	او فدائیت هیچ فرقی نیست
جهد میکن به پارسا بودن	رو مسلمان سپر سلامت باش
عاشق‌انند بر فنا بودن	کین شهیدان ز مرگ نشکینند
ترس ایشان ز بی بلا بودن	از بلا و قضا گریزی تو
تو تنانی به کربلا بودن ^۱	شیشه می گیر و روز عاشورا

انسان؛ نئی جدا افتاده از نیستان وجود

از نظر مولانا انسان موجود بهشتی و الهی است که از اصل خود دور افتاده و در این جهان تبعید شده است. نی ای که از نیستان خود بریده شده و هر چه می نالد از این جدایی و دوری است. تا زمانی که به نیستان وجود خویش نپیوسته، به آرامش نخواهد رسید:

در واقع از نظر مولانا، زبان حال شهیدان کربلا خطاب به معشوق ازلی و ابدی چنین است:

گفت: من در تو چنان فانی شدم	که پرم از تو ز ساران تا قدم
بر من از هستی من جز نام نیست	در وجودم جز تو ای خوش کام نیست
زان سبب فانی شدم من این چنین	همچو سرکه در تو بحر انگبین
همچو سنگی کو شود کل لعل ناب	پر شود او از صفات آفتاب
بعد از آن گر دوست دارد خویش را	دوستی خور بود آن ای فتا ^۲

این جهان و زندگی در آن برای مردان خدای چون امام حسین بهای ندارد. آنان خود را در

۱- کلیات شمس، ب ۲۱۰۲.

۲- مثنوی معنوی، د: ۵، ص ۷۹۱.

دخمه تنگ و تاریک این جهان اسیر می بینند و برای رهایی خود بال بال می زنند. از نظر آنان و با بیان مولانا:

کین جهان چاهيست بس تاریک و تنگ هست بیرون عالم بی بو و رنگ^۱
این زمین و آسمان بس فراخ کرد از تنگی دلم را شاخ شاخ^۲

مفاهیم عرفان عاشورایی در اشعار عمان سامانی

شیخ نورالله عمان سامانی (۱۲۵۸ هـ.ش) از شاعران صاحب نام مکتب تشیع است که همانند بسیاری از نیاکان خود در سلک تصوف و عرفان بود. عمان سامانی را باید یک شاعر تمام عیار ولایی قلمداد کرد که عطش دیرپای خود را با زلال گوارای فرهنگ ارزشی آل الله فرو می نشاند و با سلوک بی وقفه خود در طریق معرفت، مشاهدات روحانی خود را در خلوت کشف و شهود هنرمندانه به تصویر می کشد. در کلام عمان سامانی، نکته‌های ظریفی از عشق و عرفان و حماسه با بیانی هنرمندانه و گرم در بیان رموز و لطایف عارفانه حادثه کربلا، اسراری از ظهور عشق و جمال، اسراری از راز و نیاز عاشق و جذبه‌های معشوق، اسراری از سیر و سلوک و حالات وجد و شوق و هجران و وصل طرح شده است. رویکرد عرفانی به این حادثه و طرح آن در قالبی شاعرانه و نمایش صحنه‌های خونین ایثار و عشق، بازی صادقانه و پرواز به «مقام فناء»، که نهایت سیر سالک الی الله است، در نوع خود بی نظیر است. وی وقایع عاشورا را با رویکرد عارفانه و زبانی تمثیلی و رمزگونه در مثنوی معروف گنجینه الأسرار به نظم درآورده است. وسعت آگاهی او در ادبیات عرب و آشنایی با آثار شاعران پارسی و عرب از یک سو و شیدایی و عاشقی و سوز و گذار عرفانی او از دیگر سوی سبب شده است تا این اثر در عصر خود به نیکی بدرخشد و در ردیف ماندگارترین و تاثیرگذارترین شاهکارهای ادب فارسی قرار گیرد. عمان در اشعار خود حرکت قافله ی عشق را در مسیر شهادت مرحله به مرحله گزارش می کند. قافله ای که از روز الست به راه افتاد و با عبور از نشئات مختلف وجود، به این جهان خاکی - که آخرین مرحله سیر نزولی اوست - قدم می گذارد و در پایان

۱- همان، د: ۳، ص ۳۳۵

۲- همان، د: ۳، ص ۴۸۱.

این سفر دور و دراز روحانی، در وادی «طف» منزل می کند تا به عهدی که در روز ازل با خدای خود بسته است، وفا کند، و با کوله باری از یقین و استقامت و شهادت، مسیر تکاملی خود را در مسیر صعودی ادامه دهد. در شعرش تنها از منظر معرفتی به واقعه کربلا نگاه می کند و در تبیین راز و رمزهای آن از شیوه بیدلانه سود می جوید. ایشان بر آن است تا گلخروش شهیدان نینوا را - که در عوالم هستی طنین افکن دیده است - به گوش اسپران خاک برساند؛ تا با قدم نهادن در مسیر این خاکیان افلاکی، فاصله خود را با کاروان کربلا کمتر کنند به کاروانی که پیوسته در حرکت است و لحظه ای از رفتن باز نمی ایستد و باید کوشید تا به این کاروان رسید. عمان، ماجرای این حرکت الهی را از «عالم ذر» به روایت می نشیند واز صدای عام «الست بربکم» ربوبی و «قالوا بلی» این نفوس کربوبی با ما سخن می گوید، تا صبغه ی ماورایی قیام سالار شهیدان حسین بن علی علیه السلام را در بی درنگی محض به تصویر کشد.

مرگ یا جشن بازگشت؟!

در اشعار عاشورایی عمان سامانی هر چه هست شادی و سرخوشی است و هیچ خبری از غم و مصیبت رایج در نیست. چرا که در شعر او حسین و یارانش به دیدار یار می روند و هر وداعی نوید بخش وصالی دیگر است. عمان شعار کربلایی را از قالب سوگ خارج و در قالب حماسی آمیخته به عشق و روشنگری ارائه نموده است. برخلاف بعضی از شاعران عاشورا را صبح تیره و روز تیرگی و مصیبت نمی بیند، بلکه آن را روز وصال عاشق و معشوق می داند و روزی که معشوق، طنازی عاشق را می بیند و عاشق دارد امتحان پس می دهد:

امتحانشان را ز روی سرخوشی	پیش گیرد شیوه عاشق کشی
در بیابان جنونشان سردهد	ره به کوی عقلشان کمتر دهد
دوست می دارد دل پردردشان	اشکهای سرخ و روی زردشان ^۱

عمان سامانی به عاشورا نگاهی عمیق دارد. نگاهی از اوج عرفان و حماسه، او عاشورا را یک روز معمولی نمی بیند که در آن هفتاد و دو نفر با لب تشنه با یک لشکر تا دندان مسلح

۱- گنجینه الأسرار، ص ۱۳۲.

رودررو شده‌اند، بلکه عاشورا را یک واقعه سترگ می‌داند که در آن عاشقان پاکباخته جان خودشان را به کف گرفته تا همه جهانیان ببیند که:

جان به کف بگرفته از بهر نیاز چشمشان بر اشتیاق دوست باز^۱

دید عمیق او به عاشورا سبب شده که در شعرش تکیه بر لب‌های تشنه، آتش زدن خیمه‌ها و به اسیری رفتن زنان و کودکان مشاهده نگردد. او در روز عاشورا هیچ شکوه ای نمی‌کند و حرفی از غم و مصیبت غربت و تنهایی به زبان نمی‌آورد، بلکه این را نهایت عشق می‌داند که شهریار مهوشان به مقتل بیاید و عاشقان خودش را با صورتهای زیبای نیلگون ببیند و همه اینها را با جان و دل خریدار باشد.

سرخوشم کان شهریار مهوشان کی به مقتل پا نهد دامن کشان
عاشقان خویش بیند سرخ رو خون روان از جسمشان مانند جو^۲
آری این قامت کمانی خوشتر است رنگ عاشق زعفرانی خوشتر است^۳

طی وادی طریقت و اتصال به دریای حقیقت

عمان سامانی از فروغلتیدن به ورطه ی اتحاد و دام حلول، به شدت می‌پرهیزد و یادآوری می‌کند که اتحاد ائمه و ذات الوهیت نسبتی با آرای موهن و مردود پاره ای از غلات ندارد و چیزی شبیه نسبت آهن و آتش است.

حق همی داند که غالی نیستم اشعری و اعتزالی نیستم
اتحادی و حلولی نیستم فارغ از اقوار بی معنی ستم^۴

عمان سامانی واقعه کربلا را کاملاً در عشق متلاطم می‌بیند. از نظر ایشان امام حسین (ع)

۱- گنجینه الأسرار، ص ۸۸

۲- همان، ص ۸۸

۳- همان، ص ۵۴.

۴- همان، ص ۱۶۸.

کسی است که صفات الهی را در خود متجلی ساخته و بر اثر عبادت و ریاضت هایی که متحمل شده به مرحله خداگونگی رسیده است. وی در اشعار خود به وحدت امام با حق اشارت زیادی می کند و امام (ع) را انسان به حق پیوسته و از همه چیز رسته می داند و این وحدت را حاصل اخلاص و عبادت آن حضرت می داند. امام با جبرئیل که از سوی حق برای او پیام آورده به گفتگو می نشیند و شمه ای از مقامات عرفانی خود را به جبرئیل بازگو می کند تا او هم در جریان تعالی روحانی امام قرار گیرد. همچنین به او می فرماید که حضورش مانع وصال است، زیرا بین عاشق و معشوق نباید هیچ پرده و حجابی وجود داشته باشد:

شاه گفت ای محرم اسرار ما	محرم اسرار ما از یار ما
گر چه تو محرم به صاحبخانه یی	لیک تا اندازه یی بیگانه یی
آن که از پیشش سلام آورده ای	و آن که از نزدش پیام آورده ای
بی حجاب اینک هم آغوش من است	بی تو رازش جمله در گوش من است
از میان رفت آن منی و آن تویی	شد یکی مقصود و بیرون شد دویی ^۱

عمان کشته شدن امام حسین (ع) و یارانش را فانی شدن در وجود حق تعالی می داند. فنا را عین بقا و جاودانگی می داند، که عاشقان راستین به جمال واقعی محبوب و معشوق ازلی خود می رسند:

از فنا مقصود ما عین بقاست	میل آن رخسار و شوق آن لقاست
شوق این غم از پی آن شادی است	این خرابی بهر آن آبادی است
من در این شر و فساد ای با صلاح	آمدستم از پی خیر و صلاح
ثابت است اندر وجودم یک قدم	همچنین دیگر قدم اندر عدم
رویی اندر موت و رویی در حیات	رویی اندر ذات و رویی در صفات ^۲

۱- گنجینه الأسرار، ص ۱۶۶.

۲- همان، ص ۱۱۷.

امام (ع) مرشد طریقت و راهبر سالکان به مقام رضا

در عاشورا، امام (ع) نه تنها حلقه مستان سالک طریق بود بلکه او در مقام ارشاد و اصحابش در مقام طلب بودند. از دیدگاه عمان هر یک از اصحاب عاشورا در مرتبه ای از سلوک قرار داشتند و به فراخور نیازشان از چشمه سار معرفت امام سیراب می شدند. امام همچون راهبری دلسوز، گام به گام به تعلیم و هدایت طالبان و سالکان مشغول بود و در دستگیری آنان از هیچ کوششی فروگذار نبود و نهایت تعلیم آن مرشد طریقت، تذکار طالبان و سالکان به مقام رضا بود. امام حسین (ع)، ساقی سرمستان است که عشق را از ملکوت به ملک آورده است، تا در کربلا با لشگر نفس و شهوت مبارزه کند. در صحنه نبرد رو به یاران خویش می کند و سختی های راه پر خون عشق را تصویر می کند و آنان که «الذین بذلوا مهجهم دون الحسین(ع)» هستند، از دست او باده مستی می نوشند:

ای اسیران قضا در این سفر	غیر تسلیم و رضا این المفر
همره ما را هوای خانه نیست	هر که جست از سوختن پروانه نیست
جای پا باید به سر بشتافتن	نیست شرط راه، رو برتافتن ^۱
محرمان را خود را خواند پیش	جمله را بنشانند پیرامون خویش
بالب خود گوششان انباز کرد	در ز صندوق حقیقت باز کرد
جلمه را کرد از شراب عشق مست	یادشان آورد آن عهد الـست
گفت شادباش این دل آزادتان	باده خوردستید باادا یادتان
یادتان باد ای فرامش کرده ها	جلوه ساقی ز پشت پرده ها ^۲

امام حسین (ع) پیری وارسته است که از مریدان خود دستگیری می نماید؛ آنجا که حضرت علی اکبر آنقدر از خدا سرشار شده است که عشق پاکش بنای سرکشی دارد و چیزی نمانده که مغز پوست را بشکافد و حدیث دوست را فاش سازد. این دریای متلاطم اگر طغیان

۱- همان، ص ۷۶.

۲- همان، ص ۷۸.

کند خان و مان هستی را زیر و زبر می‌کند و کائنات را در هم می‌پیچد. علی اکبر(ع) تشنه معرفت از میدان بر می‌گردد، تا از دریای عشق سیراب گردد. پس حضرت سیدالشهداء دریای متلاطم علی اکبر را در آغوش می‌گیرد. او را آرام می‌کند دهانش را بر دهان علی اکبر می‌گذارد و لب‌های گوهرپاش او را با نگین انگشتی مهر می‌کند تا شورش صهبای عشق او را کنترل کند و سر حق از شدت وجد و ابتهاج فاش نشود. پس اگر مرید دچار تندی شد ساقی باید عنان او را بگیرد:

کای پدر جان از عطش افسرده ام	می ندانم زنده ام یا مرده ام
این عطش رمز است و عارف واقف است	سرحق است این و عشقش کاشف است
دید شاه دین که سلطان هدی است	اکبر خود را که لبریز از خداست
شورش صهبای عشقش در سر است	مستی اش از دیگران افزون تر است
پس سلیمان بر دهانش بوسه داد	اندک اندک خاتمش بر لب نهاد
مهر آن لبهای گوهرپاش کرد	تا نیارد سر حق را فاش کرد ^۱

اوج دلدادگی و عاشقی

از نظر عمان سامانی در کربلا همه اشیا جان دارند از مشک گرفته تا خنجر و تیغ و شمشیر و سپر. به عنوان مثال وقتی حضرت علی اکبر از پدر اجازه می‌گیرد تا به میدان برود حضرت سیدالشهداء خطاب به علی اکبر چنین می‌فرماید:

خوش نباشد از تو شمشیر آختن	بلکه خوش باشد سپر انداختن
مژده داری احتیاج تیر نیست	پیش ابروی کجست شمشیر چیست
تیر مهری بر دل دشمن بزن	تیر قهری گر بود بر من بزن ^۲

اینجا دیگر صحبت از شمشیری نیست که گوشت و استخوان را می‌برد و خون از آن فوران

۱- گنجینه الأسرار، ص ۱۲۵-۱۲۴.

۲- همان، ص ۱۱۶.

می‌کند. اینجا صحبت از ابروی کجی است که در دل فرو می‌رود و جان را می‌سوزاند تا عشق از آن فوران کند. یا تیر، دیگر تیری نیست که در بدن فرو می‌رود بلکه مژه‌ای است که در قلب فرو می‌رود و جان را تحت تاثیر قرار می‌دهد. اینجا است که روشن می‌شود عاشورا فقط صحنه کشت و کشتار نیست و حضرت سیدالشهداء و یارانش برای جنگ تن به تن نیامده‌اند. چراکه حضرت خیلی واضح به پسر برومندشان حضرت علی اکبر می‌گویند:

رو سپر می‌باش و شمشیری نکن در نبرد روبه‌جان شیری نکن
بازویت را رنجه گشتن شرط نیست با قضا هم پنجه گشتن شرط نیست
بوسه زن بر خنجر خنجرکشان تیر کاید گیر و در پهلو نشان^۱

اینجا کربلاست، خورشید در وسط آسمان ایستاده و رستاخیز زود هنگام را تماشا می‌کند. تمامی جهان از حرکت ایستاده و صحنه عشق‌بازی عاشقانی را نگاه می‌کند که تعدادشان ۷۲ نفر است. حالا شاه عشق‌بازان وسط میدان است. اکثر یاران حضرت به شهادت رسیده‌اند. صحرا سوخته و خون‌ها با خاک آمیخته است. اسب‌های بی‌سوار شیهه می‌کشند. حضرت می‌خواهد آخرین امتحان خویش را در درگاه احدیت بدهد.

پس ز جان بر خواهر استقبال کرد تا رخس بوسد، الف را دال کرد
همچون جان خود در آغوش کشید سخن آهسته در گوشش کشید
کای عنان گیر من! آیا زینبی یا که آه دردمندان در شبی
پای شوق زنجیری مکن راه عشق است این، عنان‌گیری مکن
جان خواهر در غم زاری مکن با صدا بهرم عزاداری مکن
معجز از سر، پرده از رخ و مکن آفتاب و ماه را رسوا مکن^۲...

او روز عاشورا همه چیز را در نهایت زیبایی می‌بیند. عمان حتی باورهای سستی را در عاشورا دچار تحول می‌کند و آنقدر زیبایی را در شعرش جریان می‌دهد که تشنگی بهانه

۱- همان، ص ۱۱۸.

۲- گنجینه الأسرار، ص ۱۳۲.

کوچکی می شود برای رسیدن به اقیانوس موج عشق. ایشان به قول مولوی، اعتقاد دارد و می گوید:

آب کم جو تشنگی آور به دست تا بجوشد آبت از بالا و پست

از دیدگاه او وقتی حضرت عباس(س) به شریعه فرات می رود که آب بیاورد دیگر نه شریعه فرات یک رودخانه معمولی است و نه آن آبی که حضرت در مشک می ریزد آب است. چرا که او می گوید:

می گرفتی از شط توحید آب تشنگان را می رساندی با شتاب

عاشقان را بود آب کار از او رهروان را گرمی بازار از او^۱

اینجا اگر شط هست شطی توحید است، یعنی رودخانه‌ای که فرات در مقابل آن خیلی کوچک است. به خاطر همین حضرت ابوالفضل وقتی دستش را در فرات فرو می‌برد، آن را به دهان نمی‌رساند چرا که آب فرات حقیرتر از آن است که بتواند عطش حضرت عباس را فروبشانند. حضرت عباس تشنه حقیقت است.

نیست صاحب منصبی در نشاتین همقدم عباس را بعد از حسین

در هواداری آن شاه‌الست جمله را یک دست بود او را دو دست^۲

بحث تشنگی از دیدگاه عمان فراتر از طلب آب است. این تشنگی است برای طلب حقیقت، به خاطر همین وقتی از تشنگی سخن می‌گوید چنین می‌سراید:

این عطش رمز است و عاشق واقف است سر حق است این و عشقش کاشف است^۳

یعنی این عطش، اسم رمزی است که تنها عاشقان آن را می‌دانند و هیچ کس دیگر از این سر الهی خبری ندارد. همان سری که باعث شده است تا قیامت، این واقعه بزرگ در ذهن همه باقی بماند و همه تشنگان حقیقت تا روز قیامت از مشکی آب بنوشند که از دستان حضرت

۱- همان، ص ۱۰۰.

۲- همان، ص ۹۸.

۳- همان، ص ۱۲۴.

عباس چکیده است:

تا قیامت تشنه کامان ثواب می خورند از رشحه آن مشک آب
بر زمین آب تعلق پاک ریخت و ز تعین بر سر آن خاک ریخت^۱

تصویر سازی پویا و اثرگذار

یکی از ویژگی های شاخص شعر عمان، نوع دیدگاه شاعر در صحنه های کربلاست. به عنوان مثال صحنه به میدان رفتن حضرت علی اکبر را با نگاهی عارفانه بسیار زیبا و دل انگیز بیان می کند. حضرت علی اکبر می دانست که بچه ها از او تشنه ترند و در خیمه ها آبی نیست، اگر می خواست آب بنوشد باید به آن طرف که رودخانه فرات است می رفت، نه این طرف که کودکان تشنه از شدت تشنگی بی هوش شده اند. اگر او به طرف پدر برگشت برای طلب آب نبوده است، چراکه خود سیدالشهداء از فرزند برومندش تشنه تر بودند. اینجاست که نگاه عرفانی عمان صحنه را جوری دیگر می بیند. یعنی با دید عرفانی می گوید از هفت خط جام حرف می زند و می گوید اگر در مجلس وجد و ابتهاج حال یکی از مریدان دگرگون شد و از شدت مستی پریشان گویی کند وظیفه ساقی است که:

با همه سعی که در رفتن نمود رجعت اکبر ز میدان از چه بود
این که می گوید بود از بهر آب شوق آب آورد او را سوی باب
خود همی دید این که طفلان از عطش هر یکی در گوشه ای بنموده غش
تیغ اندر دست و زیر پا رکاب موج زن شطش به پیش روز آب
بایدش رو آوریدن سوی شط خویش را در شط درافکندن چو بط^۲
همت خود بدرقه راهش کنند خطرهای گر رفت آگاهش کنند
کند اگر ماند به تدبیرش شوند تند اگر راند عنان گیرش شوند^۳

۱- گنجینه الأسرار، ص ۱۰۰.

۲- همان، ص ۱۲۱.

۳- همان، ص ۱۲۴.

عمان سامانی صحنه‌های نبرد یاران عاشق اباعبدالله با سپاه جهل و تاریکی آنقدر زیبا وصف می‌کند که خواننده را شیفته این عشق و دلدادگی می‌کند. اینجا اگرچه صحبت از خاک و خون است، اما چون شهریار مهوشان قرار است پا به مقتل بگذارد، پس عاشقان باید صورتشان گل انداخته باشد، عمان سامانی از رنگ قرمز استادانه برای گرم کردن صحنه استفاده کرده و اینجاست که فرمایش حضرت زینب(س) که فرمودند «ما رایت الا جمیلا» که ما به جز زیبایی چیزی ندیدم تفسیر می‌شود که واقعا در کربلا همه چیز زیبا بود چون خواست معشوق این بود پس «هر چه آن خسرو کند شیرین بود»:

سر خوشم آن شهریار مهوشان	کی به مقتل پا نهد دامن کشان
عاشقان خویش بیند سرخ‌رو	خون روان از جسمشان مانند جو
غرق خون افتاده بر بالای خاک	سوده بر خاک مذلت روی پاک
جان به کف برگرفته از بهر نیاز	چشمشان بر اشتیاق دوست باز ^۱

عمان سامانی وقتی خنجر و خونریزی را به عشق پیوند می‌دهد بار منفی خنجر گرفته می‌شود، زیرا عشق همه چیز را شیرین می‌کند.

پس شراب عشقشان در جام ریخت	هر یکی را در خور اندر کام ریخت
باده‌شان اندر رگ و پی جا گرفت	عشقشان در جان و دل ماوا گرفت
جلوه معشوق شورانگیز شد	خنجر عاشق‌کشی خونریز شد ^۲

اکنون که خنجر عاشقی خونریز شده حضرت سیدالشهداء تمامی یارانش را جمع می‌کند و با آنها اتمام حجت می‌کند و می‌گوید هر کس از تیر و تیغ می‌ترسد جانش را بردارد و برود. وقتی که نامحرم‌ان رفتند حضرت در صندوق حقیقت را باز می‌کنند و تمامی عاشقان را از شراب عشق مست می‌کنند.

۱- گنجینه الأسرار، ص ۸۸.

۲- همان، ص ۵۷.

ای اسیران قضا در این سفر غیر تسلیم رضا، این المفر
نیست در این راه غیر از تیر و تیغ گو میا هر کس ز جان دارد دریغ
جای پا باید به سر بشتافتن نیست شرط راه رو بر تافتن
خلوت از اغیار شد پرداخته وز رقیبان خانه خالی ساخته
جمله شان کرد از شراب عشق مست یادشان آورد آن عهد الست^۱

حضرت به یاران خود می‌گوید اشتیاق خود را خیلی نمایان نکنید که دشمنان در کمین ما هستند و اگر بفهمند که شما چقدر مشتاق شهادت هستید ممکن است در این راه تعلل کنند و کار ناقص شود.

سری اندر گوش هر یک باز گفت باز گفت این راز را باید نهفت
خود ببینید از یسارو از یمین زانکه دزدانند ما را در کمین
بی‌خبر زین ره نگرده تا خبر ای رفیقان پا نهید آهسته‌تر
کس مبادا ره بدین مستی برد پی بدین مطلب به تر دستی برد^۲

هیچ شاعری تاکنون به این زیبایی این صحنه را به تصویر نکشیده است، عمان سامانی اوج اشتیاق و دلدادگی را در چند بیت می‌گنجاند و بلافاصله از زبان امام حسین(ع) نقل می‌کند که:

زان نمی‌آرم برآوردن خروش ترسم او را آن خروش آید به گوش
باورش آید که ما را تاب نیست تاب کتان در بر مهتاب نیست
رحمت آرد بر دل افکار ما بخشد او بر ناله‌های زار ما
اندک اندک دست بردارد ز جور ناقص آید بر من این فرخنده دور
سرخوشم کان شهریار مهوشان کی به مقتل پا نهد دامن کشان

۱- همان، ص ۷۸-۷۶.

۲- همان، ص ۸۵.

عاشقان خویش بیند سرخ رو خون روان از جسمشان مانند جو^۱

بررسی و مقایسه تطبیقی مفاهیم عرفانی در اشعار عاشورایی مولانا و عمان سامانی

مولانا شیعه نیست؛ ولی حماسه عاشورا و جان نثاری امام حسین (ع) و یاران ایشان در آن روز، سخت در او تأثیر گذاشته و او را به تأمل و تفکر در عظمت شخصیت و جایگاه بلند معنوی و الهی آنان واداشته است. مولانا با دیدی فرامذهبی به عاشورا و قیام امام حسین (ع) نگریسته است. ذکر مناقب اهل بیت پیامبر (ص) و شهدای کربلا در شعر مولانا، به گونه ای نیست که به عنوان سنت ادبی و پسند عصر تاقی شود؛ بلکه لحن و تعبیر او در این موارد در همان ابیات اندکی که در این خصوص سروده به اندازه ای پرشور، صمیمانه و ارادتمندانه است که تردیدی در اخلاص و اعتقاد قلبی او به آنان باقی نمی گذارد.

عمان سامانی شاعر مکتب تشیع که با دیدی کاملاً مذهبی و با اعتقاد قلبی نسبت به امام حسین (ع) و واقعه عاشورا نگریسته، جدا از ابیات پراکنده یک مثنوی کامل از آثار خود به نام گنجینه الأسرار را که در ردیف ماندگارترین و تاثیرگذارترین شاهکارهای ادب فارسی در زمینه عاشورا است به این موضوع اختصاص داده است. مولانا اعتقاد دارد که شهیدان کربلا با شکستن زنجیرهای زندان زندگی مادی به معشوق خود رسیده اند، و اگر مرگ و شهادت باعث رسیدن انسان به مقصد عالی و پایدار فرد شود، نه تنها موجب درد و رنج و هجران و عزا نیست بلکه روز جشن و سرور است:

روح سلطانی ز زندانی بجست	جامه چه درانیم و چون خاییم دست؟
چون که ایشان خسرو دین بوده اند	وقت شادی شد چو بشکستند بند
سوی شادروان دولت تاختند	کنده و زنجیر را انداختند ^۲

عمان سامانی نیز شعار کربلایی را از قالب سوگ خارج و در قالب حماسی آمیخته به عشق و روشنگری ارائه نموده است. در اشعار عاشورایی وی هیچ خبری از غم و مصیبت نیست، عاشورا را روز تیرگی و مصیبت نمی بیند، بلکه آن را روز وصال عاشق و معشوق می داند که

۱- گنجینه الأسرار، ص ۸۸-۸۷.

۲- مثنوی معنوی، د: ۶، ص ۹۲۵.

امام حسین (ع) و یارانش به دیدار یار شتافتند:

امتحان‌شان را ز روی سرخوشی پیش گیرد شیوه عاشق کشی
در بیابان جنون‌شان سردهد ره به کوی عقلشان کمتر دهد
دوست می دارد دل پردرد شان اشکهای سرخ و روی زردشان^۱

مولانا کشته شدن امام حسین (ع) و یارانش را «فنا در توحید فعل» می داند. اعتقاد دارد که او فدایی معشوق است و خون خود را در این معاشقه بر آستانه محبوب می ریزد، چرا که برای او مسئله بودن یا نبودن نیست، بلکه مسئله فنای عاشقانه است.

چيست با عشق آشنا بودن بجز از کام دل جدا بودن
او فدائيتست هيچ فرقی نيست پيش او مرگ و نقل يا بودن
رو مسلمان سپر سلامت باش جهد ميکن به پارسا بودن
کين شهيدان ز مرگ نشکيبند عاشقاند بر فنا بودن
شيشه می گیر و روز عاشورا تو نتانی به کربلا بودن^۲

عمان نیز کشته شدن امام حسین و یارانش را فانی شدن در وجود حق تعالی می داند و فنا را عین بقا و جاودانگی می داند که آن عاشقان راستین به معشوق ازلی خود رسیده اند:

از فنا مقصود ما عین بقاست میل آن رخسار و شوق آن لقاست
شوق این غم از پی آن شادی است این خرابی بهر آن آبادی است
من در این شر و فساد ای با صلاح آمدستم از پی خیر و صلاح^۳

عمان سامانی واقعه کربلا را کاملاً در عشق متلاطم می بیند وی در اشعار خود به وحدت امام با حق اشارت زیادی می کند و امام (ع) را انسان به حق پیوسته و از همه چیز رسته می

۱- گنجینه الأسرار، ص ۱۳۲.

۲- کلیات شمس، ص ۲۱۰۲.

۳- گنجینه الأسرار، ص ۱۱۷.

داند و این وحدت را حاصل اخلاص و عبادت آن حضرت می داند:

بی حجاب اینک هم آغوش من است بی تو رازش جمله در گوش من است
از میان رفت آن منی و آن تویی شد یکی مقصود و بیرون شد دویی^۱

دیدگاه عمان سامانی به واقعه عاشورا یک نگاه حماسی عرفانی است که غلظت عرفانی آن بیشتر است. عمان در شعرش تنها از منظر معرفتی به واقعه ی کربلا نگاه می کند که تمامی مراحل سیر و سلوک را در آن مطرح نموده و در تبیین راز و رمزهای آن از شیوه بیدلانه سود می جوید. مولانا در کنار مفاهیم عرفانی، به فلسفه قیام عاشورا؛ همچون ظلم و کینه ورزی، مقام و منزلت امام حسین (ع) و ... نیز در اشعار خود اشاره نموده اند:

وان یزید و شمر با آل رسول تا چه کین دارند دایم دیو و غول^۲
روز عاشورا نمی دانی که هست ماتم جانی، که از قرنی به ست^۳

ویژگی شاخص شعر عمان، تصویرسازی پویا و اثرگذار از مراتب سیر و سلوک عرفانی و حالات وجد و پرواز عاشقان راستین الهی (شهیدان کربلا) به مقام فناء فی الله است که با بیانی هنرمندانه و گرم و جاذب به نمایش گذاشته شده است. هیچ شاعری تاکنون به این زیبایی این صحنه را به تصویر نکشیده است، به عنوان مثال صحنه های نبرد یاران عاشق اباعبدالله با سپاه جهل و تاریکی آنقدر زیبا وصف می کند که خواننده را شیفته این عشق و دلدادگی می کند. زمانی که خنجر عاشقی خونریز شده حضرت سیدالشهداء تمامی یارانش را جمع می کند و با آنها اتمام حجت می کند و می گوید هر کس از تیر و تیغ می ترسد جانش را بردارد و برود. وقتی که نامحرمان رفتند حضرت در صندوق حقیقت را باز می کنند و تمامی عاشقان را از شراب عشق مست می کنند.

ای اسیران قضا در این سفر غیر تسلیم رضا، این المفر

۱- همان، ص ۱۶۶.

۲- مثنوی معنوی، د: د، ص ۲۵۱.

۳- همان، د: ۶، ص ۹۲۶.

نیست در این راه غیر از تیر و تیغ گو میا هر کس ز جان دارد دریغ
جای پا باید به سر بشتافتن نیست شرط راه رو بر تافتن
خلوت از اغیار شد پرداخته وز رقیبان خانه خالی ساخته
جمله شان کرد از شراب عشق مست یادشان آورد آن عهد الست^۱

حضرت به یاران خود می‌گوید اشتیاق خود را خیلی نمایان نکنید که دشمنان در کمین ما هستند و اگر بفهمند که شما چقدر مشتاق شهادت هستید ممکن است در این راه تعلل کنند و کار ناقص شود.

سری اندر گوش هر یک باز گفت باز گفت این راز را باید نهفت
خود ببینید از یسارو از یمین زانکه دزدانند ما را در کمین
بی‌خبر زین ره نگرده تا خبر ای رفیقان پا نهید آهسته‌تر
کس مبادا ره بدین مستی برد پی بدین مطلب به تر دستی برد^۲

نتیجه

اکنون که به پایان این مقاله رسیدیم، امیدواریم که در ترسیم تصویری دقیق و یا تقریباً دقیق، با بررسی و مقایسه مضامین عرفان عاشورایی در شعر مولانا و عمان سامانی، موفق شده باشیم. مولانا به مذهب تسنن و عمان سامانی به مذهب تشیع معتقد بودند. دیدگاه کلی مولانا به عاشورا و حادثه کربلا از رهیافت عرفان است، اما در کنار مفاهیم عرفانی، به فلسفه قیام عاشورا؛ همچون ظلم و کینه ورزی، مقام و منزلت امام حسین (ع) و ... نیز در اشعار خود اشاره نموده اند. عمان سامانی به واقعه عاشورا یک نگاه حماسی عرفانی دارد که غلظت عرفانی آن بیشتر است. عمان در شعرش تنها از منظر معرفتی به واقعه کربلا نگاه می‌کند که تمامی مراحل سیر و سلوک را در آن مطرح نموده و در تبیین راز و رمزهای آن از شیوه بیدلانه سود می‌جوید. حقیقتی که در سراسر مثنوی و دیوان شمس به چشم می‌خورد این است که

۱- گنجینه الأسرار، ص ۷۸-۷۶.

۲- همان، ص ۸۵.

انسان برای لذت بردن از زیبایی‌های حقیقی باید زندان نفس را بشکند. از نگاه مولانا امام حسین (ع) بزرگترین شخصیتی است که قفل زندان را می‌شکند تا به معشوق حقیقی خود برسد. مولانا گریستن بر مرگ هر کسی را نهی می‌کند و اعتقاد دارد که اگر مرگ و شهادت باعث رسیدن انسان به مقصد عالی و پایدار فرد شود، نه تنها موجب درد و رنج و هجران و عزا نیست بلکه روز جشن و سرور است که شهیدان کربلا با شکستن زنجیرهای زندان زندگی مادی به ملکوت اعلی پیوسته‌اند. در واقع مولانا عزاداری شعیان را انکار نمی‌کند بلکه عدم شناخت آنها را از امام حسین (ع) را به نقد می‌کشد. عمان سامانی نیز عاشورا را روز تیرگی و مصیبت و عزا نمی‌داند، بلکه روز وصال عاشق و معشوق و طنازی عاشق در برابر معشوق می‌داند. هر دو شاعر کشته شدن امام حسین و یارانش را فانی شدن در وجود حق تعالی می‌دانند و فنا را عین بقا و جاودانگی می‌دانند که آن عاشقان راستین به جمال واقعی معشوق ازلی خود رسیده‌اند. عمان سامانی، تصویرسازی پویا و اثرگذار از مراتب سیر و سلوک عرفانی و حالات وجد و پرواز آن عاشقان به مقام فناء فی الله با بیانی هنرمندانه و جاذب به نمایش گذاشته که در نوع خود بی نظیر است، وی به خاطر شیوه بیانی بیدلانه‌ای که دارد مقوله‌های دور از دسترس عرفانی را به عینیت جامعه منتقل می‌کند و مفاهیم مجرد ذهنی را با ابزارهای بیانی عاشقانه به صورت کاملاً ملموس و محسوس به تصویر می‌کشد و با استفاده از جاذبه‌های سبک وقوع به واقعه عاشورا صبغه‌ای بیدلانه می‌بخشد.

منابع و مأخذ

- ۱- بزاز، درویش بن اسماعیل. ۱۳۷۶. صفوه الصفا (در ترجمه و احوال شیخ صفی‌الدین اردبیلی). به تصحیح: غلامرضا طباطبائی مجد. تهران: زریاب.
- ۲- رودگر، محمدجواد. ۱۳۸۹. عرفان عاشورایی. تهران: امیرکبیر.
- ۳- سامانی، عمان. ۱۳۸۸. سلوک خونین (شرح گنجینه الأسرار). با مقدمه: سید یحیی یثربی، توضیح ابراهیم کلانتری. تهران: نشر معارف.
- ۴- سامانی، عمان. ۱۳۸۲. گنجینه الأسرار (گنجینه‌ی اسرار). به کوشش: محمدعلی مجاهدی. چاپ اول، تهران.
- ۵- شهیدی، سید جعفر. ۱۳۷۶. شرح مثنوی، ج سوم. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۶- صفوی، سید سلمان. ۱۳۸۵. تشیع معنوی مولوی. تهران.
- ۷- صفوی، سید سلمان. ۱۳۸۶. ساختار کلی دفتر ششم مثنوی مولوی. کنفرانس بین‌المللی مولوی. تهران.
- ۸- علی بن موسی بن طاووس. ۱۳۸۵. ترجمه لهوف سیدین طاووس همراه با گنجینه الأسرار عمان سامانی. با ترجمه: محمد لک علی آبادی. ناشر: هنارس.
- ۹- قرآن مجید
- ۱۰- قنبری، بخشعلی. ۱۳۷۹. فلسفه عاشورا از دیدگاه اندیشمندان مسلمان. سازمان تبلیغات اسلامی.
- ۱۱- مشتاق مهر، رحمان. مولانا و حماسه عاشورا. مجله زبان و ادبیات. پاییز ۱۳۸۸. شماره ۵۰.
- ۱۲- مولوی، جلال الدین. ۱۳۸۴. کلیات شمس تبریز. به کوشش: بدیع الزمان فروزانفر. تهران: طایفه.
- ۱۳- مولوی، جلال الدین. ۱۳۷۳. مثنوی. به تصحیح: رینولد نیکلسون. تهران: نشر طلوع.
- ۱۴- همایی، جلال الدین. ۱۳۶۹. مولوی نامه، ج ۱. تهران: هما.
- ۱۵- همایی، جلال الدین. ۱۳۶۹. تفسیر مثنوی معنوی. تهران: هما.